



یک رئالیسم پرشتاب

← محمود حسینی زاد سال ۱۳۲۵ در تهران متولد شد.

او نمایش نامه نویس، مترجم آثار آلمانی، داستان نویس و منتقد ادبی ایرانی است. حسینی زاد فوق لیسانس علوم سیاسی خود را از دانشگاه مونیخ (LMU) دریافت کرده، دیپلم زبان آلمانی دارد و علاوه بر نوشتن، به نقاشی هم می پردازد. از سابقه فعالیت های او می توان به تدریس زبان آلمانی در دانشگاه تهران، دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه آزاد اسلامی اشاره کرد. از جمله آثار او می توان به «آسمان کیپ ابر» (مجموعه داستان های کوتاه، ۱۳۹۲)، «آسمان خیس» (ترجمه، مجموعه داستان های کوتاه، ۱۳۹۱)، «این برف کی آمده؟» (مجموعه داستان های کوتاه، ۱۳۹۰) آلیس (ترجمه، ۱۳۸۸) و «بیست زخم کاری» اشاره کرد.



زمانی که نویسنده ای شروع به نوشتن کتاب خود می کند، متناسب با موضوع متن خود حال و هوای متغیری دارد. اگر ژانر متن عاشقانه باشد حال و هوای نویسنده عاشقانه، اگر دربارۀ جنگ باشد حس و حالی مضطرب یا اگر طنز باشد حس شوخ طبعی خواهد داشت؛ بنابراین وقتی من از فساد می نوشتم که دامن جامعه را گرفته و روز به روز در حال گسترش بود حس و حال خوبی نداشتم

اوایل سال ۸۰ شروع به نوشتن کتاب «بیست زخم کاری» کردم و جالب است بگویم این اثر در ابتدا به صورت فیلمنامه بود اما بعدها تصمیم گرفتم که آن را به کتاب تبدیل کنم و به پایان رساندن و صدور مجوز چاپ آن، ۱۰ سال طول کشید. در آن سال ها فسادهای اقتصادی زیادی شروع شده بود و ما هیچ کدام حدس نمی زدیم که چنین اتفاقی دچار روند صعودی شود. سیر حوادثی که در جامعه اتفاق می افتاد، رفت و آمدهایی که من برای شغل ام داشتم و آدم های اطرافم که مصداق عینی مسائل پیش روی من بودند، همگی به من کمک می کردند تا داستان را آن طور که باید پیش ببرم. زمانی که نویسنده ای شروع به نوشتن کتاب خود می کند، متناسب با موضوع متن خود حال و هوای متغیری دارد. اگر ژانر متن عاشقانه باشد حال و هوای نویسنده عاشقانه، اگر درباره جنگ باشد حس و حالی مضطرب یا اگر طنز باشد حس شوخ طبعی خواهد داشت؛ بنابراین وقتی من از فساد می نوشتم که دامن جامعه را گرفته و روز به روز در حال گسترش بود، حس و حال خوبی نداشتم و ناراحت بودم. همان طور که مشاهده می کنید داستان سرتاسر سیاه است و هیچ آدم مثبتی در آن دیده نمی شود؛ بر خلاف کتاب های دیگر که وقتی درباره ظلم فتودال ها یا فساد اقتصادی نوشته می شود در میان آنها آدم های خوب هم به چشم می خورند اما در این کتاب هیچ آدم خوبی وجود ندارد.

متأسفانه این کتاب پیشگویی بدی بود و بعد از آن شاهد فسادهای اقتصادی بیشتری بوده ایم و من امید داشتم روند بهتری در جامعه شکل بگیرد اما متأسفانه این چنین نشد. برای مثال در اثر دیگری از من به نام «سروش را گذاشت روی فلز سرد» روایت برمی گردد به یک داستان واقعی که من در جریان آن بودم و قتلی ناموسی که پدری دختر باردارش را با میل خود دختر، زنده به گور می کند. طبیعی است که دلم نمی خواست این اتفاق ها ادامه یابد اما امروزه شاهد قتل های ناموسی بیشتری هستیم.

همان روزها بود که انحصار و واردات قاچاق شروع شد. وسایل برقی مانند یخچال، تلویزیون، گاز و... نایاب بودند؛ به همین دلیل در نسخه اولیه کتاب، کامیون هایی بودند که کارشان واردات و قاچاق محموله های یخچال و تلویزیون بود اما بعد از ۱۰ سال که کتاب من چاپ شد، دیدم که در خیابان جمهوری پر از یخچال و تلویزیون است و این مورد دیگر موضوعیت ندارد و مجبور شدم سوژه را به قاچاق مواد مخدر تغییر بدهم.

ابتدای نوشتن کتاب می خواستم یک کمدی از آن بسازم اما احساس کردم کمدی بودن این کتاب از محتوای سنگینش می کاهد و آن را سبک جلوه می دهد. به دو دلیل این کتاب را یک رئالیسم پرشتاب می دانم: اول این که نثر من موجز است؛ دوستانم به من می گویند فلان داستان تو را ما به ۳۰ صفحه می رساندیم و ادامه می دادیم در حالی که من در پنج صفحه به پایان رسانده بودم. همان طور که در آثار دیگر هم مشاهده می شود ایجاز از ویژگی های من است و دوم اینکه فکر می کردم این موضوعی است که شتاب دارد و در آن جایی از درازگویی و اطاله نیست و همین طور هم شد و روز به روز شاهد افزایش فسادهای اقتصادی بودیم. در جای دیگری هم اشاره کرده ام، زمانی که بهمن بر سرمان می ریزد فرصت تعلل نداریم و دلیلی ندارد که داستان را بی دلیل طولانی کرده و حس و مطالب زائد را به اثر خود اضافه کنیم.

باز خورد این کتاب برای من خوب بود، مصاحبه های بسیاری در داخل و خارج از کشور شد و استادان زیادی درباره این اثر صحبت کردند. همچنین دوستان زیادی درباره آن مقاله نوشتند یا برایم نکاتی را گوشزد می کردند که من حین نوشتن آن از ضمیر ناخودآگاهم کمک گرفته بودم و در ضمیر خودآگاه متوجه آن نبودم. ■